

اخوگر

برگرفته از مکاشفه برادر ویلیام ماریون برانهام

فهرست مطالب

۱	پیش‌گفتار
۲	مقدمه
۳	دو درخت در باغ عدن
۵	فریب
۱۶	قانون تناسل
۱۹	دو ذرّیت همیشگی
۲۱	توضیح مترجم

پیش‌گفتار:

برادر و خواهر عزیز:

خدا را شاکریم که این فرصت را مهیا ساخت تا بتوانیم از طریق این شرح کتاب مقدسی با شما مشارکتی دوباره داشته و شاهد تحقق کلام او باشیم آنجا که فرمود: «... دانستن اسرار ملکوت آسمان به شما عطا شده است.» (متی ۱۳: ۱۱)

عزیزان؛ مؤلف این شرح سعی نموده است تا حتی‌الامکان آیات مرتبط با مطالب موجود را به صورت مکتوب، جهت استفاده بهتر ارائه دهد. اما بعضاً دیده می‌شود که صرفاً به نشانی آیات اشاره شده است. لذا بدین وسیله از شما دعوت می‌کنیم تا در هنگام مطالعه این جزوه در روح دعا، از کتاب مقدس خود استفاده نموده و آیاتی که فقط نشانی آنها در متن آمده است را به صورت کامل بخوانید تا باشد که خداوند شما را به درک عمیق و فهم کامل این مطالب نائل گرداند. آمین

مقدمه:

مکاشفه مفهوم "میوه ممنوعه در باغ عدن و گناه اولیه" از شگفت انگیزترین موضوعاتی است که در تاریخ کلیسا آشکار شده است. به خواست خدا این راز دیرینه دوباره برای ایمانداران کتاب مقدسی روزگار ما باز شده است. طی قرون متمادی وقتی خداوند می خواست موضوع تازه‌ای را از طریق کلام خود که نزد مردمان بود نمایان سازد، همواره از خدمتگزارانش یعنی انبیا، در وقت معین استفاده می کرد. «زیرا خداوند یهوه کاری نمی کند جز این که سر خویش را به بندگان خود انبیا مکشوف می سازد» (عاموس ۳: ۷)

من تصور می کنم این فیض عظیمی است که خدا فرصتی را برای ما مهیا ساخته است تا بر کلام ناب او احاطه داشته باشیم و ایمانمان را برای نجات و حیات ابدی بر این کلام معتبر بنا کنیم؛ به خصوص در چنین زمانی که تراوشات فیلسوفانه انسانی و تعلیمات غلط شیطانی به وفور در میان سنتهای بشری رخنه کرده است. متأسفانه اغلب اوقات کلام خدا توسط الهیدانان تجزیه، تحلیل و تفسیر شده است. ایمانداران به جای این که کلام خدا را بخوانند و پذیرای هدایت روح القدس باشند، راه را برای پذیرش هر چه بیشتر تفاسیر انسانی که از کاتبان و فریسیان مدرن نشأت می گیرد، باز گذاشتند.

مسئلاً یکی از نشانه‌های بارز بازگشت مسیح، فرستادن نبی‌ای از جانب خدا در زمان ماست تا قوم را به سمت درک حقایق ناب کتاب مقدس هدایت و برگزیدگان خداوند را آماده ربنده شدن نماید. ما باید مراقب باشیم که چگونه با این مکاشفه در خصوص گناه اولیه برخورد می کنیم. زیرا خدا همان طور که از طریق یک ابر نورانی با موسی صحبت کرد، در ۲۸ فوریه ۱۹۶۳ نیز به صورت مستقیم از میان ابری با نبی خود "ویلیام ماریون برانهام" سخن گفت و همان خداوند بود که گناه اولیه را برای خادم خود مکشوف ساخت. هر یک از ما در قبال پذیرش یا عدم پذیرش این مکاشفه، در حضور خدا مسؤول خواهیم بود. به همین دلیل پیش از مطالعه این جزوه باید روی خداوند را بطلبیم تا روح القدس با قلبمان صحبت کند.

دو درخت در باغ عدن:

«آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید: هر که غالب آید، به او این را خواهیم بخشید که از درخت حیاتی که در وسط فردوس خداست بخورد.» (مکاشفه ۲: ۷)

این پاداش، وعده همه پیروزمندان در مسیح است که در ادوار مختلف زندگی کرده‌اند تا آنها پس از واپسین نبرد فریاد پیروزی سر دهند و سلاح خود را بر زمین گذارده تا ابد در بهشت برین از درخت حیات تمتع برند. ابتدا باید موقعیت و فضایی را که آدم و حوا در آن زندگی می کردند درک کنیم تا بتوانیم به ماهیت این دو درخت (یعنی درخت حیات و درخت معرفت نیک و بد) پی ببریم.

از "درخت حیات" سه بار در کتاب پیدایش و سه بار هم در کتاب مکاشفه صحبت شده است. به راستی این درخت کیست؟ قبل از هر صحبتی باید ببینیم که درخت در کتاب مقدس چه مفهومی دارد. در اعداد ۲۴: ۶ بلعام قوم اسرائیل را با این کلمات توصیف کرد: «مثل وادیهای کشیده شده، مثل باغها بر کنار رودخانه، مثل درختان عود که خداوند غرس نموده باشد، و مثل سروهای آزاد نزد جویهای آب.» یوحنا تعمید دهنده نیز در متی ۳: ۱۰ گفت: «و الحال تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است...» از این آیه به خوبی در می یابیم که منظور یوحنا تعمید دهنده درختان طبیعی نبود بلکه انسانها مخاطب وی بودند. هم چنین، وقتی عیسی پس از افکندن آب دهان بر چشمان شخصی نابینا در بیت صیدا از او پرسید: «... چیزی می بینی؟» (مرقس ۸: ۲۳) آن مرد در جواب گفت: «... مردمان را خرامان، چون درختها می بینم.» (مرقس ۸: ۲۴) پس نتیجه می گیریم که درخت حیات باید خود صاحب حیات باشد و این شخص عیسی است.

در وسط باغ عدن دو درخت قرار داشت؛ یکی درخت حیات و دیگری درخت معرفت نیک و بد. زندگی انسانها توسط درخت حیات تضمین شده بود، اما آنها اجازه نداشتند از درخت دوم یعنی درخت معرفت نیک و بد بخورند زیرا در آن صورت می مردند! می دانیم که انسان به این درخت نزدیک شده، میوه آن را خورد و با این گناه، مرگ پا به زندگی او گذاشت و انسان از خدا جدا شد.

دوباره درختان باغ عدن را بررسی می کنیم. درخت حیات منبع حیات است و می دانیم که این درخت عیسی است. ما در انجیل یوحنا بابهای ۶ الی ۸ مکرراً می خوانیم که عیسی منبع

حیات است و نانی است که از آسمان فرستاده شد. او می‌گفت که می‌خواهد جان خود را بدهد تا هر که از جسدش بخورد، نمیرد. او صراحتاً اعلام کرد که ابراهیم را دیده است و حتی پیش از آن که ابراهیم وجود داشته باشد، هست. او نبوت کرده بود که آب حیات را به انسان خواهد داد و کسی که از این آب بنوشد، هیچ وقت تشنه نشود بلکه حیات ابدی یابد. او درخت حیات است و در مرکز باغ عدن و وسط فردوس خدا خواهد بود.

بعضیها تصور می‌کنند که دو درخت موجود در باغ عدن فقط دو درخت طبیعی بودند و با سایر درختانی که خدا در آنجا کاشته بود، فرقی نمی‌کردند. اما وقتی با کمی دقت کتاب مقدس را مطالعه کنیم، در خواهیم یافت که این طور نیست. یوحنا تعمید دهنده در موعظه خود گفت: «تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است.» یوحنا تعمید دهنده از درختان طبیعی صحبت نمی‌کرد بلکه سخن او معنای روحانی داشت. در رساله اول یوحنا ۵: ۱۱ - ۱۲ با این شهادت مواجه می‌شویم، «و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و این حیات، در پسر اوست. آن که پسر را دارد حیات را دارد و آن که پسر خدا را ندارد، حیات را نیافته است.» عیسی نیز در یوحنا ۵: ۳۹ گفته است: «کتب را تفتیش کنید، زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید؛ و آنها است که به من شهادت می‌دهد.»

پس می‌بینیم که در کتاب مقدس تأکید شده است حیات در پسر خداست، بنابراین درخت حیاتی که در باغ عدن بود فقط می‌توانست خداوند عیسی باشد.

حال اگر درخت حیات یک شخص است پس درخت معرفت نیک و بد هم باید یک شخص باشد. در باغ عدن نیز حق و شر به موازات یک دیگر حضور داشتند. در کتاب حزقیال باب ۲۸ در مورد شیطان صحبت می‌شود و در آیه ۱۳ این باب آمده است: «در عدن در باغ خدا بودی...» پس شیطان هم در باغ عدن حضور داشت.

فریب:

کلام خدا به ما می گوید که حوا توسط مار اغوا شد: «و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیارتر بود و به زن گفت: آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟» (پیدایش ۳: ۱) ناطاعتی حوا از این نشأت گرفت که او کلمه‌ای را به کلام خداوند افزود. این چراغ سبزی بود که حوا به شیطان نشان داد و بدین وسیله به شیطان اجازه داد تا فرصت نفوذ به قلبش را بیابد. آیا تا کنون متوجه این مطلب شده‌اید که خدا هیچ وقت به حوا نگفته بود که میوه را "لمس نکن" «و خداوند خدا آدم را امر فرموده، گفت: از همه درختان باغ بی‌ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زهار نخوری...» (پیدایش ۲: ۱۶-۱۷)

مار قبل از این که توسط خدا لعنت شود، مخلوقی بود که می‌توانست بر روی دو پا بایستد و در میان تمامی مخلوقات خدا بیشترین شباهت را به انسان داشت. او حتی قدرت تکلم داشت و به این ترتیب آن قدر به انسان شبیه بود که توانست حوا را بفریبد. حوا از مار، حامله شده و بدین نحو ذریت مار با زن درآمیخت.

لازم نیست توضیح بدهم که نتیجه اغوا شدن یک زن چیست. اغلب فجایعی که در زندگیهای امروزی و روابط زناشویی رخ می‌دهد، ثمره اغوا شدن یک زن توسط یک مرد و یا بالعکس می‌باشد. با این که حکم مؤکد خدا این بود که: «بارور و کثیر شوید...» اما آدم و حوا تا آن لحظه رابطه جنسی با یک دیگر برقرار نکرده بودند. خدا فقط به آنها گفته بود که تکثیر شوید اما از چگونگی آن صحبتی نکرده بود. رابطه بین آدم و حوا تقریباً شبیه نامزدی بود. آدم، به صورت خدایی خلق شده بود که روح است. «خدا روح است و هر که او را پرستش کند می‌باید به روح و راستی بپرستد.» (یوحنا ۴: ۲۴) با این که به او بدنی جسمانی هم داده شده بود تا بتواند بر روی زمین کار کند.^۵ و هیچ نهال صحرا هنوز در زمین نبود و هیچ علف صحرا هنوز نرویده بود، زیرا خداوند خدا باران بر زمین نبارانیده بود و آدمی نبود که کار زمین را بکند.^۶ و مه از زمین بر آمده، تمام روی زمین را سیراب می‌کرد.^۷ خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین برشت و در بینی وی روح حیات دمید، و آدم نفس زنده شد. (پیدایش ۲: ۵-۷) آنها دعوت شده بودند تا به شکلی متفاوت از حیوانات تکثیر شوند. زوج اولیه هر روز در چنین معصومیتی زندگی می‌کردند و اجازه می‌دادند تا پدر آسمانی، ایشان را هدایت کند اما شیطان در فرصتی مناسب از مار استفاده کرد تا حوا را به سمت زنا سوق دهد. وقتی این اتفاق افتاد، خدا مار را لعنت کرد و مار نیز شباهت خود به انسان را از دست داد و به یک موجود خزنده تبدیل شد.

امروزه دانشمندان از تکاملی صحبت می‌کنند که بر اساس آن، انسان از حیوان به وجود آمده است. تکامل به این ترتیبی که علم از آن یاد می‌کند وجود ندارد. خدا هر موجودی را به شکلی خاص آفرید. این خلقت از کوچک‌ترین و ساده‌ترین موجودات شروع شد و نهایتاً نوبت به بدن انسان که از خاک سرشته شد رسید که پیشرفته‌ترین جاندار است. مار قدیمی، از نظر جسمانی شبیه‌ترین موجود به انسان بود اما انسان روحاً به شباهت خدا خلق شده بود و توسط فریبکاری همان مار قدیمی بود که ذرّیت حیوانی با ذرّیت انسانی ادغام شد. این یکی از اسرار بزرگ الهی است که مدتها مخفی باقی مانده بود اما خداوند اکنون بر ما مکشوف نموده است که در باغ عدن، وقتی که حوا به حیات پشت کرد و مرگ را پذیرفت در اصل چه اتفاقی رخ داده است.

اکنون به آن چه که خدا در باغ عدن فرمود، توجه کنید: «و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذرّیت تو و ذرّیت وی می‌گذارم...» (پیدایش ۳: ۱۵) اگر ما کلام خداوند را بپذیریم متوجه خواهیم شد که زن و مار هر کدام دارای ذرّیتی جداگانه بودند. البته این تصور بسیار کودکانه است که فکر کنیم در مورد ذرّیت مار، صحبت از بچه مارها است. پیش از این خواندیم که مار قبل از آن که توسط خدا لعنت شود دارای دو پا و حالت ایستاده‌ای شبیه انسان بود و این توانایی در طبیعت مار وجود داشت؛ و به همین دلیل توانست ذرّیت خود را تولید کند. اگر بر طبق شهادت کلام، ذرّیت زن، پسری است که توسط انسان به وجود نیامد پس ذرّیت مار نیز باید در همین سیستم جای داشته باشد؛ یعنی از همان الگو پیروی کرده باشد. آری؛ به این خاطر است که باید انسان دیگری متولد می‌شد که از انسان به وجود نیامده باشد. برای همه خوانندگان کتاب مقدس روشن است که ذرّیت زن، عیسی مسیح است که توسط خدا، کلام و روح القدس بدون برقراری هیچ رابطه انسانی متولد گردید.

در پیدایش ۳: ۱۵ آشکار می‌شود که ذرّیت مار به شکل طبیعی بر روی زمین پای گذارد؛ دقیقاً به همان وضوحی که لوقا ۱: ۲۶ - ۳۵ نشان می‌دهد که چگونه ذرّیت زن شکل گرفت. «^{۲۶} و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد. ^{۲۷} نزد باکره‌ای نامزد مردی مسمی به یوسف از خاندان داوود و نام آن باکره مریم بود. ^{۲۸} پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: سلام بر تو ای نعمت رسیده، خداوند با توست و تو در میان زنان مبارک هستی. ^{۲۹} چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکر شد که این چه نوع تحیت است. ^{۳۰} فرشته بدو گفت: ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای. ^{۳۱} و اینک حامله شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید. ^{۳۲} او بزرگ خواهد بود و به پسر

حضرت اعلی، مسمی شود، و خداوند خدا تخت پدرش داوود را بدو عطا خواهد فرمود.^{۳۳} و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.^{۳۴} مریم به فرشته گفت: این چگونه می‌شود و حال آن که مردی را شناخته‌ام؟^{۳۵} فرشته در جواب وی گفت: روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند، از آن جهت آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد.» همان طور که ذریت زن، حقیقتاً خدای تن گرفته است ذریت مار نیز راه طبیعی نفوذ شیطان در انسان بود. برای شیطان غیر ممکن بود که کار خدا را انجام دهد و همان طور که خدا در عیسی تن گرفت، او نیز بتواند جسمی را برای خود مهیا کند. چون او فقط و فقط یکی از مخلوقات روحانی خداست و نمی‌تواند چیزی را خلق کند. اما در کتاب پیدایش بر ما مکشوف شده است که شیطان به چه ترتیب ذریت خود را وارد بشریت کرد.

در پیدایش ۱۲: ۷ چنین می‌خوانیم: «و خداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت: به ذریت تو این زمین را می‌بخشم...» در باب ۱۵ پیدایش آمده است که ابراهیم به بیرون هدایت گردید و به او گفته شد: «... اکنون به سوی آسمان بنگر و ستارگان را بشمار، هر گاه آنها را توانی شمرد. پس به وی گفت: ذریت تو چنین خواهد بود.» (پیدایش ۱۵: ۵) در ادامه وقتی به پیدایش ۲۲: ۱۷-۱۸ می‌رسیم، چنین می‌خوانیم: «هر آینه تو را برکت دهم، و ذریت تو را کثیر سازم، مانند ستارگان آسمان، و مثل ریگهایی که بر کناره دریاست. و ذریت تو دروازه‌های دشمنان خود را متصرف خواهند شد و از ذریت تو، جمیع امتهای زمین برکت خواهند یافت، چون که قول مرا شنیدی.»

برای به وجود آمدن یک نسل، ابتدا باید یک آبستنی و سپس زایش صورت گیرد. وقتی خدا از ذریت مار صحبت می‌کند - برای تمام کسانی که با زبان نمادین کتاب مقدس آشنا هستند آشکار می‌سازد که در باغ عدن چه اتفاقی روی داده است و گناه اولیه چه می‌باشد. پیش از آن که آدم و حوا با یک دیگر رابطه جنسی برقرار کنند، مار این رابطه را با حوا ایجاد کرد و در نتیجه آن قائن متولد شد.

راستی اگر قائن و هابیل هر دو فرزند آدم بودند، پس چرا با دو طبیعت متفاوت به دنیا آمدند؟ مگر هر نوزادی که متولد می‌شود ویژگیهای موروثی والدین خود را به همراه ندارد؟ یوحنا در رساله خود می‌نویسد: «... قائن که از آن شریر بود...» (اول یوحنا ۳: ۱۲) آیا ما این آیه را خوب خواندیم؟ با توجه به این که کتاب مقدس می‌گوید: «... تمام دنیا در شریر خوابیده است.» (اول یوحنا ۵: ۱۹) اما در آیه قبلی نوشته نشده است که "قائن شریر بود" بلکه تاکید شده است که "او از شریر بود" و خود شریر نبود. بدین ترتیب ریشه قائن برای ما مشخص شده است!

چون یوحنا توسط روح القدس هدایت می‌شد، نمی‌توانست آدم را شریر خطاب کند. اما اگر ما تصور کنیم که آدم پدر قائل بود، پس بر طبق اول یوحنا ۳: ۱۲ آدم باید شریر می‌بود! در این صورت چگونه می‌شود به آدم گفت "پسر خدا" چون آدم مخلوق و پسر خدا بود. (لوقا ۳: ۳۸) آدم، کامل خلق شده بود و مطمئناً نمی‌توانیم در سرشت آدم تمام خصوصیات بد اخلاقی قائل را جست و جو کنیم.

یوحنا در رساله اول خود در مورد شریر چنین می‌نویسد: «... بر شریر غالب شده‌اید...» (اول یوحنا ۲: ۱۳) به خوبی می‌دانیم که منظور یوحنا از شریر، همان شیطان است. بر این اساس و بر طبق شهادت کتاب مقدس، شریر، قائل را از طریق مار تولید کرد.

یک بار دیگر به آن چه که عیسی در متی ۱۳: ۱۹ می‌گوید توجه کنیم: «... شریر می‌آید و آن چه در دل او کاشته شده است می‌رباید...»

بر این اساس به روشنی در می‌یابیم که بر طبق شهادت کتاب مقدس، آدم نمی‌تواند پدر قائل بوده باشد. اما در این بین، قائل طبیعت چه کسی را به ارث برد؟ قائل حسود و بد اخلاق بود و برای خدا احترامی قائل نمی‌شد؛ او اولین قاتل جهان بود! این طبیعت و سرشت دقیقاً مشخصه شیطان است. (یوحنا ۱۰: ۱۰) که در مار قرار گرفت.

ما از ابتدا با دو نسل متفاوت در دنیا روبرو می‌شویم: اول نسل شیث که فرزندان خدا هستند و سپس نسل قائل که فرزندان دنیا می‌باشند. یک نسل، نسل شیث است که برکت خدا بر آنها قرار گرفته و دیگری نسل لعنت شده توسط خدا.

در باب ۶ پیدایش می‌خوانیم که این دو نسل با هم در آمیختند و به همین علت خدا تصمیم گرفت تمام بشریت را از بین ببرد، زیرا مسیح باید از یک نسل خالص متولد می‌شد. باید خوب درک کنیم که در این باب، صحبت از فرشتگان سقوط کرده نیست، زیرا نه شیطان و نه هیچ فرشته سقوط کرده دیگری نه قادر به تولید مثل هستند و نه خلق کردن، و دقیقاً به همین علت است که شیطان از مار استفاده کرد تا بتواند به هدف خود برسد.

اگر شیطان و فرشتگان سقوط کرده می‌توانستند چیزی را خلق کنند، مطمئناً خیلی قبل‌تر از این یک دنیای بدون خدا می‌آفریدند! خود عیسی می‌گوید که در قیامت مثل فرشتگان آسمان خواهیم شد. «زیرا هنگامی که از مردگان برخیزند، نه نکاح می‌کنند و نه منکوحه می‌گردند

بلکه مانند فرشتگان در آسمان می باشند.» (مرقس ۱۲ : ۲۵)

آیا تا به حال به این مطلب اندیشیده‌اید که چرا پولس در اول تیموتاؤس ۲ : ۱۴ با این شدت در مورد زنان می نویسد: «و آدم فریب نخورد (اغوا نشد) بلکه زن فریب خورده (اغوا شده) در تقصیر گرفتار شد.» و چرا در آیه بعدی (آیه ۱۵) اضافه می کند: «اما به زاییدن رستگار خواهد شد، اگر در ایمان و محبت و قدوسیت و تقوا ثابت بمانند.» هر کس که این دو آیه را با دقت بخواند مطمئن خواهد شد که پولس نیز کاملاً از اتفاقی که در باغ عدن برای حوا افتاده بود یعنی اغوا شدن او، اطلاع داشت.

پولس هم چنین در اول قرنطیان ۴ : ۱ چنین می نویسد: «هر کس ما را چون خدام مسیح و وکلای اسرار خدا بشمارد.» و چون این مسئله (ذریت مار و گناه اولیه) یک راز است، پس در زمان معین به خادمان امین و وکلای خدا مکشوف می گردد تا از طریق آنها انتشار بیابد.

چرا پولس در دوم قرنطیان ۳-۱۱:۲ می نویسد: «^۲ زیرا که من بر شما غیور هستم به غیرت الهی؛ زیرا که شما را به یک شوهر نامزد ساختم تا باکره‌ای عفیفه به مسیح سپارم.^۳ لیکن می ترسم که چنان که مار به مکر خود حوا را فریفت، هم چنین خاطر شما هم از سادگی‌ای که در مسیح است، فاسد گردد.»

پولس رسول، خود را به خادم اسحاق که به دنبال یک دختر باکره برای آقای خود بود تشبیه می کند و سپس می گوید که چطور یک دختر جوان (حوا) بکارت خود را از دست می دهد و به راستی آن چه در باغ عدن رخ داد، چه بوده است.

چرا پولس رسول، زمانی که می خواهد از باکره‌ای که باید خود را برای داماد پاک نگاه دارد صحبت کند، از حوا سخن به میان می آورد؟ چون معمولاً بکارت، نشانه عصمت و پاکدامنی یک دختر است. این آیه زمانی برای ما قابل درک است که بفهمیم مقصود پولس از آن چیست از این روست که این مکاشفه از جانب خدا به نبی خود یعنی برادر عزیزمان ویلیام ماریون برانهام داده شد.

ما از طریق زبان نمادین خدا متوجه فاجعه‌ای که در باغ عدن روی داد می شویم و در این قسمت می خواهیم به بعضی از نکات عمیق، دقت کنیم:

- ۱- یک هوس بود، یک خواهش چشم! این تمنای چشم، بر چه دوخته شد؟
- ۲- چرا آدم و حوّا پس از ارتکاب گناه، عورت خود را پوشانیدند و نه مثلاً دهان یا صورتشان را؟
- ۳- چرا خدا با صراحت به حوّا گفت: «... با درد فرزندان خواهی زایید...» (پیدایش ۳ : ۱۶)



آیا کسی با خوردن یک سیب، بچه‌دار می‌شود؟ چرا نوشته نشده است "با درد میوه خواهی خورد" شاید برای بعضیها این سؤال مطرح شود که اگر حوا به این صورت سقوط کرد، پس چرا آدم نیز تقریباً با همین لحن (لحن مورد استفاده برای حوا) توسط خدا محکوم شد؟ پاسخ ساده است؛ چون کلام خدا تغییر ناپذیر است و در ازل قبل آن که حتی گرد و غباری به وجود آید، در آسمان نوشته شده است، همان طور که اینک آن را در کتاب مقدس داریم. کلام خدا به ما می‌گوید که اگر یک زن به شوهر خود خیانت کند و با مردی دیگر بیوندد، نسبت به همسر خود، زانی محسوب شده و شوهر، دیگر نباید با او زندگی کند. « و می‌گوید: اگر مرد، زن خود را طلاق دهد و او از وی جدا شده، زن مرد دیگری بشود آیا بار دیگر به آن رجوع خواهد نمود؟ مگر آن زمین بسیار ملوث نخواهد شد؟ لیکن خداوند می‌گوید: تو با یاران بسیار زنا کردی اما نزد من رجوع نما.» (ارمیا ۳ : ۱)

کلام خدا حقیقت محض است. اگر چه برای کسانی که در باغ عدن بودند مکتوب نشده بود اما بعدها در شریعت موسی به رشته تحریر درآمد. وقتی آدم با حوا رابطه جنسی برقرار کرد، دقیقاً می‌دانست چه می‌کند و از پیامدهای عمل خود با خبر بود. با این که می‌دانست حوا گناه کرده است اما با این حال با او درآمیخت. گر چه حوا قسمتی از آدم بود، اما آدم نیمی از مسؤولیت انجام گناه خود را به گردن حوا انداخت تا شاید کمتر مجازات شود. آدم با آن که از گناه حوا با خبر بود لیکن او را از خود دور نکرد بلکه به قول کلام «او را بشناخت.» آدم، خوب می‌دانست که ثمره انجام این عمل چه خواهد بود ولی با این وجود او تمام بشریت را در گناه خود سهیم کرده و همه را به زیر قانون مجازات گناه کشید. او حوا را برای خود نگاه داشت، زیرا که دوستش می‌داشت.

به این ترتیب دو نسلی که منشاء بشریت هستند و از ابتدا آلوده به گناه بودند، حیات خود را شروع کردند. در کنار این آیه، آن عملی که مار با حوا انجام داد را نیز مد نظر داشته باشیم: «و آدم، زن خود حوا را بشناخت و او حامله شده، قائن را زایید و گفت: مردی از یهوه حاصل نمودم. و بار دیگر برادر او هابیل را زایید. و هابیل گله‌بان بود، و قائن کارکن زمین بود.» (پیدایش ۴ : ۱-۲)

وقتی کتاب مقدس از فرزندان (آدم و حوا) صحبت می‌کند، خیلی دقیق می‌گوید: «زن خود را شناخت و فرزندش به دنیا آمد.» و در ادامه می‌خوانیم که «و بار دیگر برادر او هابیل را زایید...» (پیدایش ۴ : ۲) کتاب مقدس پس از گذشت مدت زمانی می‌گوید: «پس آدم بار

دیگر زن خود را شناخت، و او پسری بزاد و او را شیث نام نهاد...» (پیدایش ۴: ۲۵) تا جایگزین هابیل باشد. در اینجا کتاب مقدس در حالی از تولد سه پسر صحبت می‌کند که تنها دو بار عمل لقاح صورت گرفته است. کتاب مقدس حقیقت کامل است و هیچ اشتباهی در آن نیست. این تأکید به ما کمک می‌کند تا حقایق را بهتر درک کنیم. با توجه به تولد سه پسر از دو عمل لقاح صورت گرفته بین آدم و حوا، روشن است که یکی از آن سه پسر، فرزند آدم نیست و نمی‌تواند باشد. گرچه کتاب مقدس بعدها از تولد پسران دو قلویی صحبت می‌کند که از یک پدرند. (عیسو و یعقوب) اما حقیقت این است که حوا دو قلوهایی را به دنیا آورد که از دو جنس مذکر متفاوت به وجود آمده بودند.

حوا در ابتدا با مار ایجاد رابطه کرد و حامله شد؛ سپس آدم او را بشناخت و حوا توسط آدم نیز باردار شد. دنیای پزشکی برای کسانی که این اتفاق باعث شگفتیشان می‌شود، حرفهای فراوانی برای گفتن دارد و ثابت می‌کند که یک زن می‌تواند دو قلوهایی را به دنیا بیاورد که از دو پدر باشند و نه تنها از شوهر خود بلکه حتی از مردی دیگر. به عنوان مثال می‌توان از اتفاقی که در نروژ رخ داد سخن گفت. خانمی دو قلوهایی را به دنیا آورد که یکی سیاه و دیگری سفید بود و آن خانم نهایتاً به داشتن یک معشوق سیاه پوست اعتراف کرد؛ پزشکان نیز در تحقیقات خود متوجه شدند که روابطی که بین آن زن با شوهر و بعد معشوقش برقرار شده بود فقط چند روز از هم فاصله داشتند. در سال ۱۹۹۲ می‌توانستیم در روزنامه ایتالیایی *Stampa* مقاله‌ای را؛ با این تیتربخوانیم "آنها دو قلو هستند، اما از پدرهای متفاوت" که منظور آن دو قلوهایی به نامهای نادیا و پاتریک بود که یک مادر و دو پدر متفاوت داشتند.

ما نمی‌توانیم به همه چیزهایی که روزنامه‌ها می‌نویسند اعتماد کنیم، اما باعث تعجب خواهد بود که این گزارش پزشکی در مجله آمریکایی *Life* به چاپ رسیده است "روانشناسان معتقدند ترسی که مار در انسان ایجاد می‌کند، منطقی نیست و باید در ضمیر ناخودآگاه انسان ریشه داشته باشد." اگر این ترس طبیعی بود، مردم باید در مقابل قفس شیرها یا گوریلها هم به همین شکل خیره و مبهوت می‌شدند. انسانها به خاطر دلایل موجود در ضمیر ناخودآگاهشان است که مبهوت مار می‌شوند. نیروی جذبۀ مار به شکل ناخودآگاه به مسائل جنسی ربط پیدا می‌کند. این موضوع در تمامی اعصار دیده شده است. مارها همواره مشمئزکننده و در عین حال جذاب بوده‌اند. مار همیشه هم به عنوان نماد خوبی و هم نماد بدی به کار می‌رود. هم چنین مار نمادی برای مسائل جنسی نیز می‌باشد. نگاهی به آداب و رسوم اقوام بدوی این مطلب را تأیید می‌کند که مار نمادی برای مسائل جنسی و سکسی است و از همین روست که مار، نزد آنها محترم و مورد

ستایش می‌باشد. البته کارشناسان مسائل جنسی نیز این مصداق را تأیید کرده‌اند. اما یک سؤال، انسانهای بدوی چطور بین مار و سگس رابطه ایجاد کرده‌اند در حالی که هیچ‌گاه کتاب مقدس را نخوانده بودند و تعلیمی در این باره نداشتند؟ در یکی از اناجیل غیر معتبر که مربوط به سالیان دور می‌باشد و اخیراً در یکی از کشورهای اسکاندیناوی کشف شده است، در مورد یوسف نجار هنگامی که متوجه شد نامزدش یعنی مریم باردار است چنین می‌خوانیم، آیا من هم دچار همان مشکل آدم در باغ عدن شدم؟ ...

کتاب مقدس به اندازه کافی واضح است و فاجعه‌ای را که در باغ عدن رخ داد به خوبی برای ما روشن می‌سازد، بدون این که به نوشته‌های گذشتگان و یا اناجیل غیر معتبر نیازی داشته باشیم؛ اما این کشفیات تأییدی بر تعالیم کتاب مقدس می‌باشند.

چرا ذریت مار باید به این شکل وارد بشریت می‌شد؟ آیا انسان برای خدا خلق نشده بود؟ آیا انسان نباید هیکل خدا می‌شد؟ اگر اعمال رسولان ۷: ۴۶ - ۵۱ را بخوانیم می‌بینیم که شیطان می‌دانست بدن انسان باید معبد حضرت اعلی گردد؛ دقیقاً به همین علت او نیز می‌خواست در جسم ظاهر شود، یعنی همان کاری که خدا انجام داد. «^{۴۶} که او در حضور خدا مستفیض گشت و درخواست نمود که خود مسکنی برای خدای یعقوب پیدا نماید.^{۴۷} اما سلیمان برای او خانه‌ای ساخت.^{۴۸} ولیکن حضرت اعلی در خانه‌های مصنوع دستها ساکن نمی‌شود چنان که نبی گفته است.^{۴۹} که خداوند می‌گوید آسمان کرسی من است و زمین پای انداز من. چه خانه‌ای برای من بنا می‌کنید و محل آرامیدن من کجاست؟^{۵۰} مگر دست من جمیع این چیزها را نیافرید.^{۵۱} ای گردنکشان که به دل و گوش نامختومید، شما پیوسته با روح القدس مقاومت می‌کنید، چنان که پدران شما هم چنین شما.»

اما با وجود تمام این سخنان، خدا این حق را فقط برای خود محفوظ داشت و شیطان قادر به انجام آن نبوده و نیست. تنها خداست که در جسم ظاهر گردید و به میان ما آمد. در شیطان قدرت خلق کردن وجود ندارد. تنها وسیله نفوذ شیطان در بشریت این بود که در باغ عدن وارد مار شود، همان طور که بعدها وارد گله گرازان شد!

خدا هرگز در حیوانات ساکن نمی‌شود، اما شیطان برای رسیدن به اهداف خود حتی این کار را نیز انجام می‌دهد. شیطان قادر نبود تا به صورت مستقیم صاحب فرزندی از حوا شود [شیطان نمی‌توانست همان طور که خدا با روح القدس مریم را باردار کرد، فرزندی در حوا به وجود بیاورد - مترجم] و به همین دلیل است که وارد مار شد تا حوا را بفریبد. گرچه شیطان از

آن طریق حوّا را فریفت اما در اصل مار به نوعی جایگزین جسم نداشته شیطان شد تا او از حوّا صاحب فرزندی شود.

وقتی قائن متولد شد، خصوصیات بارز شیطان را در خود داشت و به این دلیل تعجب آور نیست که کتاب مقدّس می گوید قائن از شریر بود، زیرا حقیقت جز این نبود.

آیا واقعاً شناختن منشاء ذرّیت مار برای ما این قدر مهم است؟ بله! در شروع این شرح متوجه شدیم که دو درخت در باغ عدن وجود داشت: درخت حیات، که عیسی است و درخت معرفت نیک و بد که شیطان می باشد. ما می توانیم این دو درخت را از ثمراتی که به بار می آورند، تشخیص دهیم. هر دو درخت با سرنوشت انسان در ارتباط بودند و اگر این طور نبود، نباید در باغ عدن وجود می داشتند. این درختان باید کاری را در نقشه ازلّی خدا انجام می دادند و این امر در ارتباط آنها با انسان نمود پیدا می کرد. خدا نقشه خود را پیش از بنیاد عالم طرح نمود که در این ارتباط می توانید به افسسیان ۱ : ۱ - ۱۱ رجوع نمایید. « پوئس به اراده خدا رسول عیسی مسیح، به مقدّسینی که در افسس می باشند و ایمانداران در مسیح عیسی. ^۲ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد. ^۳ متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی در جایهای آسمانی در مسیح. ^۴ چنان که ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبت مقدّس و بی عیب باشیم. ^۵ که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم به وساطت عیسی مسیح بر حسب خشنودی اراده خود، ^۶ برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید در آن حبیب. ^۷ که در وی به سبب خون او فدیة یعنی آمرزش گناهان را به اندازه دولت فیض او یافته ایم. ^۸ که آن را به ما به فراوانی عطا فرمود در هر حکمت و فطانت. ^۹ چون که سر اراده خود را به ما شناسانید، بر حسب خشنودی خود که در خود عزم نموده بود، ^{۱۰} برای انتظام کمال زمانها تا همه چیز را خواه آن چه در آسمان و خواه آن چه بر زمین است، در مسیح جمع کند، یعنی در او. ^{۱۱} که ما نیز در وی میراث او شده ایم، چنان که پیش معین گشتیم بر حسب قصد او که همه چیزها را موافق رأی اراده خود می کند.»

وقتی ما از طریق کتاب مقدّس با کل نقشه نجات خدا برای بشر آشنا می شویم، در می یابیم که باید انسانی محتاج نجات وجود می داشت تا خدا با نجات او خود را به عنوان نجات دهنده آشکار سازد. آیات زیادی هم چون رومیان ۱۱ : ۳۶ مؤید این مطلب است. « زیرا که از او و به او و تا او همه چیز است؛ و او را تا ابدالآباد جلال باد، آمین.» انسان نمی توانست به سادگی از

درخت حیاتی که در وسط باغ عدن وجود داشت برخوردار شود؛ این حیات جاوید ابتدا باید در جسم ظاهر می‌شد. قبل از آن که خدا کسی را نجات دهد، باید گناهکاری وجود می‌داشت که محتاج نجات باشد. هبوط بشر غیر قابل اجتناب بود و این امر توسط شیطان صورت گرفت. انسان تنها زمانی در معرض خطر هبوط قرار می‌گرفت که دارای قالب جسمانی بوده باشد، پس شیطان نیز باید از این طریق وارد جسم انسان می‌شد، زیرا نمی‌توانست از روشی که خدا برای جسم گرفتن استفاده نمود، بهره‌ای ببرد. مار گرچه حیوان بود اما شباهت بسیاری به انسان داشت و این تشابه دست شیطان را باز گذاشت تا از طریق آن حیوان، وارد انسان شود و سقوط را ایجاد کند. طبیعتاً وقتی شیطان باعث جدایی انسان از خدا شد، بشر دیگر نمی‌توانست به درخت حیات دسترسی داشته باشد زیرا هنوز زمان آن فرا نرسیده بود.

با این حال، خداوند حیوانی را گرفت و خون آن ریخته شد. خدا بعدها مجدداً توانست با انسان مشارکت ایجاد نماید. باید روزی فرا می‌رسید که خدا، خود جسم بپوشد. (وارد عمل شود) تا بتواند بشر سقوط کرده را بازگرداند و در آن هنگام انسان بتواند به حیات جاوید دست یابد.

قانون تناسل:

نسب نامه آدم:

در باب ۵ پیدایش، نسب نامه آدم به این ترتیب برای ما تشریح شده است.

آدم - شیث - انوش - قینان - مهلائیل - یارد - خنوخ

در این نسب نامه هیچ صحبتی از قائل نشده است و نسل آدم از طریق شیث است که ادامه می‌یابد. اگر قائل پسر آدم بود پس می‌بایست حق نخست‌زادگی به او می‌رسید و در این نسب نامه صاحب جایگاهی می‌شد. ما با مطالعه کتاب مقدس به روشنی متوجه می‌شویم که کلام خدا چقدر به حق نخست‌زادگی و رعایت ترتیب تاریخی حوادث توجه دارد. در رساله یهودا آیه ۱۴ می‌خوانیم: «لکن خنوخ که هفتم از آدم بود...» چرا در هیچ نسب‌نامه ثبت شده‌ای در کتاب مقدس، اشاره نگردیده است که آدم پدر قائل می‌باشد؟

کسی که نام قائل را وارد دفتر نسب‌نامه‌ها می‌کند در حالی که در کتاب مقدس اثری از آن دیده نمی‌شود، در حقیقت چیزی را به کلام خدا اضافه می‌کند و باعث می‌شود که روح خدا دروغگو جلوه کند؛ چون در این صورت خنوخ باید نسل هشتم از آدم باشد نه هفتم. هم چنین نام هابیل نیز هیچگاه نمی‌توانست راهی به نسب‌نامه‌ها پیدا نماید، زیرا پیش از آن که نسلی از او به وجود آید، مُرد.

دوباره با دقت تمام به آن چه در پیدایش ۵: ۳ آمده است توجه کنیم: «و آدم صد و سی سال بزیست، پس پسری به شبیه و به صورت خود آورد، و او را شیث نامید.» در هیچ بخشی از کتاب مقدس نوشته نشده است که قائل به صورت و شباهت آدم بود در حالی که اگر او پسر آدم بود، می‌بایست این شباهت در او نیز وجود می‌داشت. [همانند شیث - مترجم] زیرا مکتوب است که هر میوه‌ای باید موافق جنس بذر خود باشد؛ این قانون تناسل است. باید بپذیریم که در هیچ یک از نسب‌نامه‌های موجود در انجیل لوقا و پیدایش، نامی از قائل برده نشده است. تمام الهیدانان این حقیقت را قبول کرده‌اند که فقط دو ریشه نسلی وجود دارد. یکی از خداست و توسط شیث ادامه یافت و دیگری از خدا نیست که ابتدای آن قائل می‌باشد. اما هیچ یک از الهیدانان توضیح نمی‌دهند که چرا قائل دارای چنین سرشتی بود؟ در حالی که هابیل و شیث در

امتداد نسل روحانی حضور داشتند. به صورت منطقی اگر قائن پسر آدم می‌بود، باید در نسب نامه‌ها نزدیک‌ترین فرد به خدا باشد و شیث و نسلش در جایی دورتر از خدا قرار گیرند.

در مورد قائن طوری صحبت می‌شود که گویی بدترین انسان روی زمین بود. او از همان ابتدا با خدا و کلام او مقاومت کرد. همه ما باید این را بدانیم که آن چه در کلام خدا (کتاب مقدس) آمده است، بازی با کلمات نیست؛ آن چه که در کلام خدا مکتوب گردیده است باید با چشمان مسح شده به روح القدس دیده شود.

در پیدایش ۳ : ۲۰ نوشته شده است: «و آدم زن خود را حوا نام نهاد، زیرا که او مادر جمیع زندگان است.» این تأکید کلام خدا تصادفی نیست بلکه به منظور هدفی خاص نوشته شده است. اگر این طور نبود، کلام خدا بر این آیه به این وضوح تأکید نمی‌کرد. هیچ آیه‌ای در کتاب مقدس نمی‌گوید که آدم پدر جمیع زندگان است در حالی که حوا مادر جمیع زندگان می‌باشد. در پیدایش ۴ : ۲۵ می‌بینیم که حوا چنین می‌گوید: «پس آدم بار دیگر زن خود را شناخت، و او پسری بزاد و او را شیث نام نهاد، زیرا گفت: خدا نسلی دیگر به من قرار داد، به عوض هابیل که قائن او را کشت.» حوا نمی‌گوید که "خدا نسلی دیگر به من داد" زیرا اگر این طور می‌گفت، به مسیح اشاره می‌کرد که عطیة خداست، بلکه می‌گوید این پسر که به عوض هابیل داده شد. یعنی خدا این پسر را در ازای هابیلی که کشته شده بود به حوا داد.

حوا پسری که نتیجه ارتباط او با آدم بود یعنی هابیل را به رسمیت می‌شناسد، در حالی که قائن را به رسمیت نمی‌شناسد، زیرا او توسط مار به وجود آمده بود. این مطلب را می‌توان از آیه فوق آنجایی که حوا می‌گوید: «نسلی دیگر به من قرار داد به عوض هابیل» دریافت. حوا با این آیه تأکید می‌کند که قائن و هابیل از دو ریشه متفاوتند. اگر این دو ذریت از یک پدر می‌بودند، بهتر آن بود که حوا می‌گفت، بر نسلی که به من داده شده است، افزوده گردید. یا یک وارث یا یک عقبه به نسل من افزوده شد.

در پیدایش ۴ : ۱ می‌خوانیم که حوا گفت: «... مردی از یهوه حاصل نمودم.» [در کتاب مقدس Segond آیه فوق این طور ترجمه شده است: «... مردی به کمک یهوه حاصل نمودم» - مترجم] باید توجه کنیم که حوا نمی‌گوید، قائن پسر آدم است. این را نیز باید به خاطر داشته باشیم که در آن زمان نه مامایی بود و نه دکتری. هنگامی که زمان وضع حمل حوا رسید، درد او آن قدر زیاد بود که نزد خدا استغاثه کرد و این در حالی است که آدم نمی‌دانست چگونه

می تواند به او کمک کند. او واقعاً تصور می کرد که توّلد قائن به کمک خدا انجام شد.

مگر ما در روزگار خود نمی بینیم که بسیاری می گویند به مسیح تعلق دارند در حالی که همان افراد، به نام همان خدایی که در تصور خود خدمتش می کنند، بر فرزندان حقیقی خدا جفا می رسانند .

شاید عده‌ای پرسند، آیا خدا به حوا گفته بود که باید مواظب فریبکاری شیطان باشد؟ متن کتاب مقدس به ما نشان می دهد که خدا لازم نمی دید تا در خصوص عواقب اتفاقاتی که قرار بود رخ بدهد، اطلاع رسانی نماید. او پیش از آن صراحتاً اعلام کرده بود که انسانها نباید از میوه درخت معرفت نیک و بد بخورند. آنها اجازه داشتند تا از میوه درخت حیات بخورند زیرا حیات، کلام خداست و هر چه از کلام خدا نیست، مرگ است.

البته در کنار اینها می توان قانون چگونگی ثبت نسب نامه‌ها بر اساس ترتیب تاریخی نسله‌ها را در اعداد ۱ : ۲ مشاهده نمود. «حساب تمامی جماعت بنی اسرائیل را بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان، به شماره اسمهای همه ذکوران موافق سرهای ایشان بگیرید.»

دو ذریت همیشگی:

عیسی در عهد جدید از دو ذریت سخن به میان می‌آورد. در متی ۱۳: ۳۶ - ۴۳ گفته شده است: آن که بذر نیکو می‌کارد پسر انسان است و بذر نیکو، ابنای ملکوتند. دشمن همان شیطان است و خاصان شیطان نیز توسط خود خداوند "پسران شریر" لقب گرفته‌اند. «^{۳۶} آنگاه عیسی آن گروه را مرخص کرده، داخل خانه گشت و شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: مثل کرکاس مزرعه را به جهت ما شرح فرما.^{۳۷} در جواب ایشان گفت: آن که بذر نیکو می‌کارد پسر انسان است،^{۳۸} و مزرعه، این جهان است و تخم نیکو ابنای ملکوت و کرکاسها، پسران شریرند.^{۳۹} و دشمنی که آنها را کاشت، ابلیس است و موسوم حصاد، عاقبت این عالم و دروندگان، فرشتگانند.^{۴۰} پس هم چنان که کرکاسها را جمع کرده، در آتش می‌سوزانند، همان طور در عاقبت این عالم خواهد شد،^{۴۱} که پسر انسان ملائکه خود را فرستاده، همه لغزش دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد،^{۴۲} و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان بود.^{۴۳} آنگاه عادلان در ملکوت پدر خود مثل آفتاب، درخشان خواهند شد. هر که گوش شنوا دارد بشنود.»

این مطلب به ما نشان می‌دهد که این دو نسل، در عهد جدید نیز حاضر هستند و از این رو است که خداوند به فریسیان فرمود: «شما از پدر خود ابلیس می‌باشید...» (یوحنا ۸: ۴۴)

حال دریافتیم که چرا یوحنا ی تعمید دهنده و سپس خداوند عیسی از عبارات بسیار تندی در مورد فریسیان و صدوقیان استفاده می‌نمایند و آنها را "افعی زاده" و "ریاکار" خطاب می‌کنند. (متی ۲۳: ۷ و ۲۳: ۳۳) در این آیات تلویحاً به حادثه باغ عدن اشاره شده است زیرا اگر چنین نبود، به کار بردن این عبارات نیز معنایی نداشت. ما حضور این دو نسل را تا به آخر می‌بینیم. در مکاشفه ۱۷: ۱ - ۶ از کلیسایی که با دنیا سازش می‌کند یاد شده است و از آن به عنوان "فاحشه بزرگ" نام برده می‌شود. «^۱ و یکی از آن هفت فرشته‌ای که هفت پیاله را داشتند، آمد و به من خطاب کرده، گفت: بیا تا قضای آن فاحشه بزرگ را که بر آبهای بسیار نشسته است به تو نشان دهم،^۲ که پادشاهان جهان با او زنا کردند و ساکنان زمین، از خمر زنای او مست شدند.^۳ پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر وحش قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت.^۴ و آن زن، به ارغوانی و قرمز ملبس بود و به طلا و جواهر و مروارید مزین و پیاله‌ای زرین به دست خود پر از خبائث و نجاسات زنای خود داشت.^۵ و بر پیشانی‌اش این اسم مرقوم بود: سر و بابل عظیم و مادر فواحش و خبائث دنیا.^۶ و آن زن را دیدم، مست از

خون مقدّسین و از خون شهدای عیسی و از دیدن او بی نهایت تعجب نمودم.» اما در ازای آن در مکاشفه ۱۹ : ۶ - ۸ از عروس برّه صحبت گردیده است. «و شنیدم چون آواز جمعی کثیر و چون آواز آبهای فراوان و چون آواز رعدهای شدید که می گفتند: ^۶ هلولویاه، زیرا خداوند خدای ما قادر مطلق، سلطنت گرفته است! ^۷ شادی و وجد نماییم و او را تمجید کنیم زیرا که نکاح برّه رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است. ^۸ و به او داده شد که به کتان پاک و روشن خود را بپوشاند، زیرا که آن کتان عدالتهای مقدّسین است.»

هر کس باید خود را بیازماید و ببیند که به کدام یک از این دو نسل تعلق دارد. این دو نسل دقیقاً در میان قوم خدا هستند، یک گروه متنفرند اما گروه دیگر منفور، یک گروه جفا کارند اما گروه دیگر جفا دیده و یک گروه تهمت می زنند اما گروه دیگر در معرض اتهام! یوحنا ی رسول در رساله اول خود باب ۳ آیه ۱۵ می نویسد: «هر که از برادر خود نفرت نماید، قاتل است و می داند که هیچ قاتل حیات جاودانی در خود ثابت ندارد.»

بوسه های برادرانه و دعا های آتشین، کسانی را که به برادران خود تهمت می زنند نجات نخواهد داد. قائل برادر خود هابیل را کشت و تمام کسانی که از نظر روحانی به نسل قائل متصل می باشند نیز همین کار را انجام می دهند. با وجود تمام دعا های آتشین، موعظت عالی، اعمال نیکوکارانه و قربانیایی که به خدا تقدیم می کنند، باز هم پر از غرور، کینه و حسادت هستند. آنها حاضرند برادرانی که قربانشان مورد قبول خدا واقع شده است را از بین ببرند.

برادر برانهام صراحتاً تأکید کرده است که مکاشفه ای را که در مورد گناه اولیّه دریافت نموده، حقیقت مطلق است. او گفت مطابق تعلیمی که از خدا یافته، تعلیم داده است و در خاتمه، موعظه خود در خصوص ذرّیت مار را با این عبارت به پایان می رساند: این قول خداوند است! «خدا هنوز هم مکشوف کننده اسرار نهان است و امروزه نیز انبیایی دارد که بتواند با آنها تکلم نماید. پس بر او مجد و جلال باد از حال تا ابدالآباد،» آمین.

توضیح مترجم:

خدا را برای مکاشفه عظیمی که به نسل ما عطا فرمود شکر می‌کنیم. اگر ما این مکاشفه را پذیرفته‌ایم به این دلیل نبود که برادر برانهام آن را به ما منتقل نمود، بلکه هم چون شاگردان بیریه «^{۱۰} اما برادران بی‌درنگ در شب پوئس و سیلاس را به سوی بیریه روانه کردند و ایشان بدانجا رسیده، به کنیسه یهود درآمدند.^{۱۱} و اینها از اهل تسالونیکي نجیب‌تر بودند، چون که در کمال رضامندی کلام را پذیرفتند و هر روز کتب را تفتیش می‌نمودند که آیا این هم چنین است.^{۱۲} پس بسیاری از ایشان ایمان آوردند و از زنان شریف یونانیه و از مردان، جمعی عظیم.^{۱۳} لیکن چون یهودیان تسالونیکي فهمیدند که پوئس در بیریه نیز به کلام خدا موعظه می‌کند، در آنجا هم رفته، خلق را شورانیدند.^{۱۴} در ساعت برادران پوئس را به سوی دریا روانه کردند ولی سیلاس با تیموتاؤس در آنجا توقف نمودند.^{۱۵} و رهنمایان پوئس او را به اطینا آوردند و حکم برای سیلاس و تیموتاؤس گرفته که به زودی هر چه تمام‌تر به نزد او آیند، روانه شدند.» (اعمال ۱۷ : ۱۰ - ۱۵)

سعی کردیم به کلام خدا احترام بگذاریم نه به انسان؛ پس کتب را تفتیش نمودیم و خدا نیز فیض بخشید که چشمانمان به حقیقت گشوده گردد.

در این مجال باید مطلبی را به صورت هر چند گذرا شرح دهیم چون ممکن است باعث بروز سوء تفاهمات بسیاری شود. می‌دانیم که در طوفان نوح، نسل قائن از نظر فیزیکی از بین رفت و هنگامی که مسیح در عهد جدید از ذریت مار صحبت می‌کند، مطمئناً منظورش ذریت جسمانی قائن نیست بلکه ذریت روحانی او. پس از طوفان نوح این دو نسل به صورت روحانی در کنار یک دیگر رشد کردند. به قول برادر برانهام در کشتی نوح هم کبوتر (که نماد روح القدس است) وجود داشت و هم کلاغ.

از خداوند می‌خواهیم که به جویندگان حقیقت کمک نماید تا آن چه را که گفته شد به درستی درک کنند. برکات بی‌نظیر آسمانی را از پدر برای شما عزیزان خواستاریم. «اما خدا آنها را به روح خود بر ما کشف نموده است، زیرا که روح همه چیز حتی عمقهای خدا را نیز تفحص می‌کند.» (اول قرنتیان ۲ : ۱۰)

آمین.

